

جنایت قربانی کودک همسری

قربانی کودک همسری است و با اصرار خانواده‌اش ازدواج کرد و حالا همسرش را قربانی این اشتباه خانواده‌اش کرده است. با این‌که سن کمی دارد اما خیلی تلاش کرد از مجازات قتل همسرش رها شود اما موفق نشد و حالا به اتهام شوهرکشی بازداشت شده و باید به کانون اصلاح و تربیت برود. تحقیقات پلیس درباره این پرونده با مرگ مشکوک مردی در خانه‌اش آغاز شد. در حالی که شواهد حکایت از خودکشی داشت اما همسایه اعلام کرد این مرد و همسرش اغلب شب‌ها دعوا و درگیری داشتند. از سوی دیگر کشف سرنخ‌هایی در محل قتل، پلیس را به زن ۱۶ ساله رساند و او بازداشت شد. رننا خیلی مقاومت کرد تا منکر قتل شود اما سرانجام سکوتش شکست: «چند سال قبل در افغانستان ازدواج کردم. بچه بودم و به اصرار پدر و مادرم مجبور به ازدواج با مردی شدم که او را دوست نداشتم. اختلاف سنی زیادی داشتیم و او مرا درک نمی‌کرد. هروقت به کارهایش اعتراض می‌کردم، کنکم می‌زد و دعوا راه می‌انداخت.» این زوج یک سال قبل تصمیم گرفتند به ایران بیایند شاید شرایط زندگی‌شان اینجا بهتر شود. به هر سختی بود خود را به تهران رساندند و شوهرش به عنوان نگهبان در یک ساختمان مشغول به کار شد. «بصیر بیشتر شب‌ها مست بود و با کتک زدن من آرام می‌گرفت. من بدون علاقه به بصیر با او ازدواج کردم اما رفتارهایش باعث تنفرم از او شد. دیگر تحمل این زندگی را نداشتم. غریب و تنها بودم و خانواده‌ام هیچ حمایتی از من نمی‌کردند. یک شب مست به خانه آمد و دوباره دعوا راه انداخت و شروع به کتک زدن من کرد. خسته بودم و برای دفاع از خودم چاقویی برداشتم و چند ضربه به شوهرم زدم که باعث شد غرق در خون روی زمین بیفتد. به خودم که آمدم، او مرده بود. می‌دانستم خانواده بصیر بفهمند مرا می‌کشند. به همین خاطر تصمیم به صحنه‌سازی کردم. به هر سختی بود، جسد را به حمام بردم و زیر دوش گرفتم تا اثر انگشتم روش نماند. بعد چاقو را شستم و داخل دستش گذاشتم. فرش و سرامیک‌ها را هم تمیز کردم. خیالم که راحت شد هیچ ردی از من نمانده، تصمیم گرفتم با پلیس تماس بگیرم و به دروغ بگویم شوهرم خودکشی کرده است. مأموران همان ابتدا شک کردند و من بازداشت شدم. سکوت و انکارم بی‌فایده بود و واقعیت را گفتم.»



سراب بازیگری در فضای مجازی

این متهم با بقیه یک فرق اساسی دارد. برخلاف دیگر مجرمان که در فضای واقعی مرتکب جرم شدند، او در فضای مجازی جرائمش را انجام می‌داد. یک کلاهبردار حرفه‌ای که دنبال سرکشی کردن افراد عشق بازیگری بود. او درباره شگرد کلاهبرداری‌اش می‌گوید: «خودم عشق بازیگری بودم و با این فضا آشنایی کامل داشتم. خیلی‌ها مثل من حاضر بودند کلی پول خرج کنند تا در فیلم و سریال‌ها بازی کنند. وقتی نتوانستم در این مسیر موفق شوم. فکری به ذهنم رسید. سرکشی کردن عشق بازیگری‌ها.» عکس و فیلم‌های یک بازیگر معروف را از فضای مجازی جمع و صفحه‌ای به نام آن بازیگر در اینستاگرام باز کرد. خیلی زود صفحه‌اش پر بازدید شد و دنبال‌کنندگان صفحه‌اش فکر می‌کردند در دایرکت در حال صحبت با این بازیگر هستند. «بعد از مدتی در صفحه‌ام یک آگهی منتشر کردم که قصد دارم به چند هنرجو خصوصی آموزش دهم و آنهایی که استعداد دارند را به پروژه‌های سینمایی معرفی کنم. چند نفری برای ثبت‌نام پیام دادند و خواستم شهریه را پرداخت کنند تا زمان و مکان شروع کلاس‌ها را به آنها اعلام کنم.» در حالی که این مجرم سایبری در حال سرکشی کردن طعمه‌هایش بود. آقای بازیگر متوجه ماجرا شد و با حضور در پلیس فتا شکایتی را ثبت کرد و تحقیقات مأموران شروع شد. با ردیابی‌های پلیسی زود هویت این مجرم شناسایی و دستگیر شد. مأموران با بررسی صفحه‌اش متوجه شدند با این ترفند سر بیش از ۱۰ نفر کلاه گذاشته و سرکشی‌شان کرده که مالباختگان هم با اطلاع از موضوع از او شکایت کردند تا روانه زندان شود.



از جرائم در نمای نزدیک

۱۰ میلیون دستمزد باعث شد به این سرقت‌ها ادامه بدهیم. در خیابان‌ها می‌چرخیدیم و فقط از آقایان سرقت می‌کردیم.

❏ چرا فقط آقایان؟

درست است که سارق هستیم اما ناموس سرمان می‌شود. قرار گذاشتیم هیچ‌وقت سراغ سرقت از خانم‌ها نرویم و نرفتیم.

❏ چقدر از سرقت‌ها به دست آوردید؟

یادم نیست. هرچه پول در می‌آوردیم، خرج خوشگذرانی می‌کردیم. شمال می‌رفتیم. بهترین لباس‌ها را می‌خریدیم. برای خودمان موتور خریدیم. فکر می‌کردیم این مسیر همچنان ادامه دارد و هیچ راه پایانی ندارد.

❏ چطور دستگیر شدید؟

مثل این‌که پلیس مدتی در تعقیب ما بود و محل‌های سرقت‌مان را شناسایی کرده بودند. یک روز که دنبال سوزنه بودیم مأموران سد راه‌مان شدند. راه فراری نداشتم و به خودمان که آمدمیم در بازداشتگاه پلیس بودیم. اینجا پایان راهی بود که به آن فکر نکرده بودیم. الان هم باید زندانی برویم و هم رد مال بدهیم.

❏ ارزشش را داشت؟

الان که دستگیر شدم نه، اما اگر قبلش می‌پرسیدید می‌گفتم بله ارزشش را داشت.



سودای بچه پولدار شدن

با این‌که اولین باری است که دستگیر می‌شوند اما خیلی حرفه‌ای سرقت می‌کردند. دو پسر جوان آن قدر غرق در شادی خرج کردن پول‌های دزدی بودند که به عاقبت کارشان فکر نکردند؛ به این‌که یک روز دستگیر می‌شوند و باید تاوان سرقت‌های‌شان را بدهند.

❏ چه شد دزد شدی؟

ما چرا دزد شدن من و دوستانم به یک قهوه‌خانه بر می‌گردد. من و سامان غروب‌ها به یک قهوه‌خانه در محل‌مان می‌رفتیم که پاتوق دزدان بود. هم‌سن و سال‌های ما موتورهای خوب سوار می‌شدند و لباس مارک می‌پوشیدند. یک روز به سامان گفتم ببین اینها سرقت می‌کنند و دستگیر هم نمی‌شوند چرا ما سرقت نکنیم. این طوری می‌توانستیم به آرزوهای‌مان برسیم. او هم مثل من فکر می‌کرد.

❏ بعد چه شد؟

موضوع را به میثم یکی از دوستان‌مان که موبایل‌قاپ بود گفتیم. قرار شد اول به عنوان اسکورت همراه آنها برویم هم کار را یاد بگیریم هم مراقب آنها باشیم. میثم یک موتور هم برای این کار به ما داد. سامان موتور سواری بلد بود و من ترک می‌نشستم. اوایل کمی ترس داشتیم اما بعد تبدیل به هیجان شد. میثم ترک موتور دیگری می‌نشست و در یک چشم به هم‌زدنی گوشی را می‌قاچید. از هر سرقت سهم کمی هم به ما می‌دادند تا این‌که در یکی از سرقت‌ها گشت موتوری پلیس در محل بود و میثم و همدستش را دستگیر کردند. ما هم فرار کردیم و چند روزی در خانه ماندیم اما وقتی پلیس سراغ‌مان نیامد، فهمیدیم ما را لو ندادند.

❏ تصمیم گرفتید این بار خودتان سرقت کنید؟

دقیقا. اولین روز چند بار برای سرقت اقدام کردیم اما موفق نبودیم. روز دوم یک گوشی زدیم که از شناس‌مان آیفون بود و مال‌خر ۱۰ میلیون تومان بابتش به ما پول داد. یک ساعت کار و

